

روشنفکران ارگانیک، هژمونی آمریکایی و تهدید برای انقلاب اسلامی

روح‌الأمین سعیدی^۱

چکیده

تحولات چشمگیر محیط بین‌الملل طی دهه‌های اخیر اَشکال تحمیل اراده و اعمال سلطه‌ی قدرت‌های بزرگ بر نظام جهانی را نسبت به گذشته بسیار دگرگون ساخته و دورانی موسوم به عصر استعمار نوین را رقم زده است که در آن تأثیرگذاری غیرمستقیم بر اذهان مخاطبان، مزیت نسبی به مراتب بیشتری از سلطه‌گری بر آنان از طریق ابزارهای قدرت سخت دارد. مقاله‌ی پیش‌رو با مدنظر قرار دادن تحولات مذکور و با وام‌گیری از ادبیات گرامشی، به طرح این پرسش اصلی پرداخت که «روشنفکران ارگانیک» در کشورهای هدف چه نقشی را به‌منظور بسط و تحکیم هژمونی آمریکایی در عصر استعمار نوین ایفا می‌کنند؟ در پاسخ به پرسش اصلی، فرضیه‌ی نگارنده این بود که روشنفکران ارگانیک به دلیل تأثیرپذیری شدید از اندیشه و سبک زندگی غربی در نتیجه‌ی حضور در قلمرو جغرافیایی غرب و تحصیل در مراکز علمی اروپا و آمریکا به‌ویژه در قالب برنامه‌های دیپلماسی عمومی، واسطه و تسهیلگر هژمونی آمریکایی در جوامع هدف هستند. این مقاله از لحاظ نظری، رویکردی گرامشینیستی دارد و نگارنده به منظور راستی‌آزمایی فرضیه‌ی خود کوشید تا با روش تحلیل دومتغیره و شیوه‌ی گردآوری اسنادی اطلاعات، وجود رابطه‌ی علی را میان نفوذ و هژمونی آمریکایی و رفتار جوامع هدف به واسطه‌ی کنشگری روشنفکران ارگانیک اثبات نماید. نتایج بررسی‌ها نشان داد روشنفکران ارگانیک پس از مراجعت به کشورهای خود با موجه و منطقی نشان دادن هژمونی آمریکایی، تبلیغ گفتمان لیبرالیسم در مقابل گفتمان رسمی جامعه، ترویج روحیه‌ی خودباختگی ملی و ضعف هویتی و نیز ممانعت از تولید دانش بومی که منجر به تداوم وابستگی علمی و اندیشه‌ای به غرب می‌گردد، نقش واسطه‌ای و تسهیلگری مؤثری در بسط و تحکیم هژمونی آمریکایی و بسترسازی برای نفوذ سیاسی و فرهنگی غرب با محوریت آمریکا در این جوامع ایفا می‌کنند.

واژگان کلیدی: هژمونی، نفوذ، روشنفکران ارگانیک، استعمار نوین، دیپلماسی عمومی.

Email: rooholaminsaeidi@yahoo.com

۱- دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه بین‌المللی اهل بیت

مقدمه

طی دهه‌های اخیر متعاقب پایان جنگ سرد، آغاز دوران استعمارزدایی، فروپاشی نظم دوقطبی و شدت گرفتن فرایند جهانی‌شدن در محیط بین‌الملل شاهد بروز تغییرات چشمگیری در اشکال تحمیل اراده و اعمال سلطه‌ی قدرت‌های بزرگ بر سایرین در نظام جهانی و گذار از رواج و مقبولیت قدرت سخت به قدرت نرم هستیم. زیرا ظرف محیط جهانی برای پذیرش تحرکات نظامی و اعمال قدرت به شیوه‌ی سخت‌افزاری بسیار مُضیق شده است و شرایط کنونی به هیچ‌وجه استفاده‌ی صرف از ابزارهای نظامی را در سطح وسیع برنمی‌تابد. هزینه‌های کمرشکن و تبعات وخیم جنگ‌های خونین نظامی از یک سو و اهمیت‌یافتن روز افزون نقش افکار عمومی در معادلات سیاست جهانی از سوی دیگر سبب شده است که ابرقدرت‌ها به جای سلطه‌گری از طریق زور، اجبار و تصرف قلمرو جغرافیایی دیگر کشورها، مصرانه در پی رهبری فرهنگی و ایدئولوژیک جهان و فتح قلب‌ها و اذهان مردمان سایر جوامع و تأثیرگذاری بر باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری آنان از مجرای نفوذ، اقناع، همراه‌سازی، شکل‌دهی به ترجیحات و تغییر منطق محاسباتی و محیط ادراکی مخاطبان باشند. بر همین اساس تحلیلگران معتقدند ما امروز با عبور از عصر استعمار کهن، در دوران استعمار نو و فرانو به سر می‌بریم که سلطه‌گری ابرقدرت‌ها همچون گذشته اما به شیوه‌های نوینی تداوم دارد. بی‌شک ایالات متحده‌ی آمریکا نیز به‌عنوان تنها ابرقدرت باقی‌مانده از نظم دوقطبی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی با تمام توان در پی کسب جایگاه هژمونی و رهبری جهان بوده است، مصون از این تغییر و تحولات نیست. آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ با تصمیم حمله به افغانستان و عراق بار دیگر بخت خود را برای مدیریت جهان و تحمیل اراده‌ی سلطه‌طلبانه به سایرین با اتکا بر قدرت سخت نظامی آزمود؛ لکن خیلی زود به روشنی دریافت که توان ایستادگی در برابر مسیر نوین نظام جهانی و اعاده‌ی وضعیت دهه‌های گذشته را ندارد و لذا برای تحقق هدف هژمونی باید بیشتر به دنبال نفوذ غیرمستقیم و رهبری فرهنگی و ایدئولوژیک جوامع هدف متکی بر منابع قدرت نرم خود باشد.

اهمیت و ضرورت درک این تحولات در فضای داخل کشور از آن رو است که در برهه‌ی کنونی حفظ استحکام ساخت درونی نظام جمهوری اسلامی و مصون نگاه داشتن گفتمان انقلاب از تهدیدات شالوده‌شکن بیرونی بستگی به شناخت عمیق شیوه‌های نوین تهاجم دشمنان دارد. زیرا با تغییر ماهوی الگوی کنترل و تحمیل اراده‌ی ابرقدرت‌ها از اعمال سلطه‌ی مستقیم و سخت‌افزاری متکی بر جنگ نظامی به نفوذ و هدایت سیاسی و فرهنگی مبتنی بر ابزارهای قدرت نرم در عصر استعمار نوین، لازم است موضع پدافندی و تقابلی جمهوری اسلامی ایران نیز متناسب با این تحولات تغییر یابد و آشنایی دقیق با عرصه‌ی رویارویی جدید و مختصات آن گام نخست در این راستا محسوب می‌شود.

باید توجه داشت آمریکا منابع عظیم و ابزارهای بسیار مؤثری برای اعمال نفوذ سیاسی و فرهنگی بر مخاطبان هدف خود در اختیار دارد که از جمله می‌توان به فرهنگ عامه‌ی جذاب، ارزش‌هایی با قابلیت عرضه‌ی جهانی (مانند دموکراسی، آزادی و حقوق بشر)، سینمای هالیوود، شبکه‌ی گسترده‌ی رسانه‌ای، فضای مجازی، کالاهای مصرفی با نشان‌های مشهور، نظام آموزشی و دانشگاهی بسیار پیشرفته و موارد

دیگر اشاره کرد که هرکدام به تنهایی می‌توانند موضوع یک پژوهش مستقل باشند. اما در این میان، عاملی که در کانون تحلیل و توجه مقاله‌ی حاضر قرار دارد، روشنفکران غرب‌گرای جوامع هدف هستند که نگارنده با وام‌گیری از ادبیات آنتونیو گرامشی عنوان «روشنفکران ارگانیک» را به آنان اطلاق می‌کند. بر این اساس مسئله اصلی نگارنده این است که روشنفکران ارگانیک در کشورهای هدف چه نقشی در راستای تسهیل اعمال نفوذ سیاسی و فرهنگی آمریکا و تحکیم هژمونی آمریکایی در جوامع متبوع خود ایفا می‌کنند؟ در پاسخ به پرسش مذکور، فرضیه‌ی مقاله از این قرار است که روشنفکران ارگانیک غرب‌گرا نقش واسطه‌ای مؤثری در بسط و تحکیم هژمونی آمریکایی و بسترسازی برای نفوذ سیاسی و فرهنگی غرب با محوریت آمریکا در جوامع هدف ایفا می‌کنند. نگارنده برای اثبات مدعای خود کوشیده است تا در چارچوب نظریه‌ی هژمونی گرامشی با کاربرد روش تحلیل دومتغیره و شیوه‌ی گردآوری اسنادی اطلاعات، رابطه‌ای علی را میان نفوذ و هژمونی آمریکایی و رفتار جوامع هدف به واسطه‌ی کنشگری روشنفکران ارگانیک برقرار سازد.

در خصوص آثار مشابه مقاله حاضر می‌توان به چهار مورد اشاره کرد: کتاب *دیپلماسی عمومی آمریکا در قبال ایران* (ایزدی، ۱۳۹۰) در بخش کوتاهی می‌کوشد گزارشی از اقدامات برخی نهادهای آمریکایی مانند بنیاد NED برای ارتباط‌گیری و سرمایه‌گذاری بر روی نخبگان ایرانی در چارچوب دیپلماسی عمومی آمریکا ارائه دهد؛ مقاله «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها» (خانی، ۱۳۸۴) تلاش دارد نحوه کاربرد ابزارهای دیپلماسی فرهنگی مانند برنامه بورس فولبرایت را در راستای تأمین منافع و اهداف دولت‌ها بررسی کند؛ مقاله «رابطه فرهنگ و هژمونی در عرصه جهانی: رویکردی گرامشینیستی» (پوراحمدی و سعیدی، ۱۳۹۰) با درونمایه تئوریک صرف به نحوه کارکرد مؤلفه فرهنگ در راستای تحقق هژمونی یک کنشگر در سطح جهانی می‌پردازد؛ و کتاب *اصول و مبانی جنگ نرم* (نائینی، ۱۳۹۱) فصلی را به معرفی اجمالی دوران استعمار نوین و راهبردهای جدید استکبار جهانی برای سلطه نرم بر کشورها اختصاص داده است. علی‌رغم اینکه می‌توان رگه‌هایی از مشابهت را میان آثار مذکور با مقاله حاضر سراغ گرفت، لکن وجه تمایز مقاله که بدان جنبه نوآورانه می‌بخشد این است که یک چارچوب نظری نه چندان رایج یعنی تفسیر فرهنگی از هژمونی را برای تبیین سیاست‌های آمریکا در دوره استعمار نوین استخدام کرده که ظرفیت تبیین‌گری بسیار بالایی با توجه به تحولات محیط جهانی دارد. این مقاله سپس در اقدامی ابتکاری مفهوم «روشنفکر ارگانیک» را از آراء گرامشی وام گرفته و با ذکر مستندات و نمونه‌های عینی به بررسی کیفیت بهره‌گیری آمریکا از نخبگان و روشنفکران همسو با خود در سایر نقاط جهان می‌پردازد. مقاله همچنین با تمرکز بر عملکرد چهارگانه روشنفکران ارگانیک، توجه خود را به روشنفکران ایرانی معطوف ساخته و به نمونه‌هایی از اقدامات ایشان برای توجیه هژمونی آمریکایی اشاره می‌کند. لذا می‌توان این مقاله را نسبت به موارد مشابه، بدیع و نوآورانه قلمداد کرد.

مباحث مقاله در چهار بخش ارائه می‌گردد: در بخش اول و دوم پس از تعریف مفاهیم و معرفی و تشریح موجز نظریه‌ی هژمونی گرامشی، نقش روشنفکران ارگانیک در تحکیم هژمونی نظام‌های سیاسی مورد توجه

قرار می‌گیرد؛ در بخش سوم به تحولات صورت گرفته در نحوه‌ی تحمیل اراده‌ی ابرقدرت‌ها بر سایرین در نظام جهانی در عصر استعمار نوین اشاره می‌شود؛ و در بخش چهارم نیز نگارنده ضمن طرح فرضیه‌ی خود، به بررسی نقش روشنفکران ارگانیک غربگرا در راستای بسترسازی برای اعمال نفوذ و تحکیم هژمونی آمریکا در جوامع متنوع خود با تأکید بر جامعه‌ی ایران می‌پردازد.

تعریف مفاهیم

۱- هژمونی

واژه‌ی «هژمونی»^۱ را که در متون فارسی معادل‌هایی چون «چیرگی» و «سرکردگی» برای آن در نظر گرفته‌اند نخستین بار آنتونیو گرامشی^۲ مارکسیست مشهور ایتالیایی وارد ادبیات علوم سیاسی کرد و آن را اصطلاحاً به معنای سلطه و رهبری فرهنگی، فکری و ایدئولوژیک مبتنی بر اجماع و رضایت در نظر گرفت (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۶: ۹۵). البته پس از گرامشی پیروان دیگر مکاتب و نظریه‌ها هژمونی را از منظر خود به گونه‌های متفاوتی معنا کرده‌اند اما تعریف مختار در مقاله‌ی حاضر الهام گرفته از همان برداشت اصیل گرامشی است. بر این اساس هژمونی عبارت است از رهبری نظام بین‌الملل با اتکا بر توانایی هدایت فکری، فرهنگی و ایدئولوژیک جوامع و شکل‌دهی به منافع و ترجیحات آنان به نحوی که مبتنی بر رضایت تابعین باشد و هژمون مجبور نشود قدرت خود را به صورت مستقیم و سرکوبگرانه اعمال نماید.

۲. روشنفکران ارگانیک

اصطلاحی است در ادبیات گرامشی و به روشنفکرانی اطلاق می‌شود که حامی نظام سیاسی حاکم هستند و با ترویج و بازتولید گفتمان و ایدئولوژی نظام حاکم در فضای جامعه‌ی مدنی، مشروعیت و مقبولیت آن را نزد توده‌ها تضمین می‌کنند. این روشنفکران نقشی کلیدی در تحقق هژمونی نظام سیاسی در جامعه دارند زیرا در سایه‌ی اقدامات حمایت‌گرایانه‌ی آنان این باور برای توده‌ها ایجاد می‌شود که سلطه‌ی موجود موجه و پذیرفتنی است (Simon, 2015: 96-99).

۳. دیپلماسی عمومی

با تجمیع تعاریف مختلفی که در متون معتبر علوم سیاسی آمده می‌توان گفت دیپلماسی عمومی عبارت است از طراحی و اجرای برنامه‌های راهبردی با هدایت و حمایت دولت‌ها و با عاملیت مشترک بخش‌های دولتی و غیردولتی به منظور درک و شناخت، اطلاع‌رسانی و اعمال نفوذ بر توده‌های مردم سایر کشورها تا آنها دول متنوع خود را برای پشتیبانی از اهداف و منافع ملی کشور عامل ترغیب کنند (سعیدی، ۱۳۹۳: ۶۹).

1. hegemony

2. Antonio Gramsci

چارچوب نظری: نظریه‌ی هژمونی گرامشی و جایگاه روشنفکران ارگانیک

۱. تعریف و کارکرد هژمونی

از منظر گرامشی هژمونی نوع خاصی از رابطه‌ی قدرت اجتماعی است که در آن گروه‌های حاکم موقعیت ممتاز خود را عموماً (اگر نه به‌طور انحصاری) به‌وسیله‌ی «ابزارهای اجماعی»^۱ حفظ می‌کنند. بدین ترتیب که آنها رضایت توده‌های تحت سلطه را از طریق تبیین یک نگرش سیاسی یا ایدئولوژی‌ای به‌دست می‌آورند که داعیه‌دار سخن گفتن از جانب همگان بوده و منعکس‌کننده‌ی باورهایی باشد که ریشه در فرهنگ سیاسی عامه دارند. در این شرایط نیروی سرکوبگر ممکن است به پس‌زمینه‌ی زندگی سیاسی کشیده شود یعنی همواره به صورت بالقوه حاضر باشد اما مستقیماً در زندگی سیاسی روزمره آشکار نگردد (Rupert, 2009: 177). بر این اساس می‌توان هژمونی گرامشی را توانایی یک گروه اجتماعی در هدایت سیاسی و معنوی جامعه دانست به‌گونه‌ای که سایر گروه‌ها بر نقش پیشرو هژمون یا سرکرده صحنه می‌گذارند و یک اجماع وسیع سیاسی در حمایت از اهداف سیاست قدرت هژمون شکل می‌گیرد (اوجلی و مورفی، ۱۳۸۳: ۱۸۷).

به بیانی دیگر گرامشی هژمونی را فرایندی می‌داند که از طریق آن طبقات مسلط به دلیل دسترسی به نهادهای اجتماعی همچون رسانه، ارزش‌هایی را تبلیغ می‌کنند که سبب تحکیم کنترل آنها بر سیاست و اقتصاد می‌شود. این ارزش‌ها در مجموع ایدئولوژی مسلط جامعه را شکل می‌دهند که بر توزیع قدرت موجود جامعه‌ی مشروعیت می‌پوشاند. بدین صورت که ساختار قدرت جامعه را ناگزیر و غیرقابل معارضه جلوه می‌دهد. ایدئولوژی مسلط، گروه‌های حاکم را قادر می‌سازد تا منافع خاص خود را در هیأت منافع عمومی عرضه کرده و از این رهگذر قدرتشان را بدون کاربرد زور تداوم بخشند (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۴۳۶ - ۴۳۴).

۲. نقش روشنفکران ارگانیک در تحقق هژمونی

یکی از موضوعات بسیار حائز اهمیت در نظریه‌ی گرامشی، نقش «روشنفکران ارگانیک»^۲ در کسب مشروعیت و وجهه‌ی هژمونیک برای گروه حاکم است. وی این اصطلاح را برای آن دسته از روشنفکران فعال در جامعه‌ی مدنی به‌کار می‌گیرد که حامی سرسخت ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم هستند و به تبلیغ و ترویج آن نزد توده‌ها می‌پردازند. اصولاً به زعم گرامشی روشنفکران ارگانیک نه موجودیت‌هایی مستقل و خودمختار بلکه همان نمایندگان گروه حاکم محسوب می‌شوند که همچون افسران زیردست برای هژمونی اجتماعی و دولت سیاسی ایفای نقش می‌کنند. «از دیدگاه گرامشی روشنفکران نظم حاکم را با تولید و اشاعه‌ی جهان‌بینی‌ای حفظ می‌کنند که سرکوب‌شدگان را به پذیرش این امر متقاعد می‌سازد که انقیاد آنها مناسب، اجتناب‌ناپذیر و عادلانه است. در این حالت، توده‌ها این‌گونه جامعه‌پذیر می‌شوند و باور می‌کنند که وضعیت سیاسی آنها قابل تغییر نیست و نباید با آن مخالفت کرد» (کریمی، ۱۳۹۱: ۱۷۸).

1. consensual means
2. organic intellectuals

گرامشی می‌گوید جامعه‌ی مدنی بازار عرضه‌ی ایده‌هاست و روشنفکران در هیأت فروشنده‌گان فرهنگ‌های رقیب گام در این بازار می‌گذارند. روشنفکران ارگانیک یعنی آنهایی که با گروه حاکم پیوند سازمانی دارند، در امر خلق هژمونی تا جایی موفق خواهند بود که بتوانند جهان‌بینی حاکمان را به توده‌های تحت حاکمیت تسری بخشند و در نتیجه، رضایت رایگان توده‌ها از قانون و نظم موجود را به‌دست آورند. متقابلاً هر چقدر که روشنفکران جامعه‌ی مدنی در خلق هژمونی ناکام بمانند، طبقه‌ی حاکم ناگزیر خواهد بود به ابزارهای سرکوبگرانه‌ی دولت توسل جوید تا ناراضیان را بر سر جای خود بنشانند (Bates, 1975: 353). در نتیجه می‌توان گفت کارکرد اساسی روشنفکران ارگانیک برای طبقه‌ی مسلط این است که به‌عنوان کارگزاران و نمایندگان این طبقه برای سازماندهی هژمونی آن در جامعه‌ی مدنی عمل می‌کنند (Simon, 2015: 97). با این حساب یکی از کمک‌های عمده‌ی گرامشی به فهم تغییرات سیاسی، تأکید وی بر اهمیت جایگاه روشنفکران به‌عنوان کسانی است که نقشی کلیدی در مشروعیت‌بخشی به قدرت یا در خلق روابط جدید قدرت دارند.

۳. رویکرد گرامشینیسم و تفسیر هژمونی در مقیاس جهانی

گرامشی را بیشتر باید یک جامعه‌شناس انگاشت تا یک نظریه‌پرداز عرصه‌ی روابط بین‌الملل. وی در هنگام طرح بحث هژمونی نیز از منظری جامعه‌شناسانه به این پدیده می‌نگریست. پدیده‌ای که طبقه‌ی حاکم آن را از مجرای نهادهای جامعه‌ی مدنی تولید و بازتولید می‌کند تا ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی مطلوب خود را در سراسر جامعه فراگیر سازد و آنها را به توده‌ها و طبقات زیردست بقبولاند. لکن پیروان گرامشی بالأخص رابرت کاکس^۱ از دهه‌ی ۱۹۸۰ نظریات وی را به‌عرصه‌ی دانش روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل کشانده و با ارائه‌ی تفسیر جهانی از مقوله‌ی هژمونی، رویکردی نظری را تحت عنوان «گرامشینیسم^۲» شکل دادند. بدین ترتیب این امکان فراهم شد که بتوان با فراتر از رفتن از سطح ملی، هژمونی را در سطح کلان‌نظام تعریف کرد و رفتارها و اقدامات کنشگری مانند ایالات متحده‌ی آمریکا را که خواهان تحقق هژمونی خود در سطح جهانی است، مبتنی بر نظریه‌ی گرامشی مورد تحلیل و بررسی قرار داد. گرامشین‌هایی همچون کاکس با تمسک به آراء گرامشی پیرامون کنترل هژمونیک در جوامع سرمایه‌داری، شیوه‌ای را توضیح می‌دهند که بر اساس آن ایده‌های حاکم درباره‌ی نظم جهانی به تداوم الگوهای خاصی از روابط میان نیروهای مادی، ایده‌ها و نهادها در سطح جهانی کمک می‌کند. از منظر آنها هژمونی در سطح جهانی معادل صرف استیلای مادی و نظامی آن‌گونه که واقع‌گرایان می‌پندارند نیست بلکه وضعیتی است که بر اساس آن قدرت ناشی از تسلط بر تولید از طریق یک ایدئولوژی که موجب مصالحه یا اجماع میان طبقات سلطه‌گر و تحت سلطه می‌شود، عقلانی می‌گردد. به بیان دیگر نظم هژمونیک نظمی نیست که یک دولت سلطه‌گر با اعمال زور و سرکوب دیگر دولت‌ها به استقرار آن مبادرت ورزد بلکه اساساً

1. Robert W. Cox

2. Gramscianism

عبارت از نظمی است که همگان آن را از جمیع جهات منطبق، همسو و بر وفق منافع کل سیستم بین‌الملل انگارند. چنین نظمی دربرگیرنده‌ی نوع خاصی از سلطه‌ی فرهنگی و ایدئولوژیک است که ماهیتی انعطاف‌پذیر و ملایم دارد و بر شالوده‌ی تفاهم جمعی و رضایت عمومی استوار می‌گردد. این سلطه‌ی فرهنگی در عمل بسیار عمیق‌تر و نافذتر از سلطه‌ی آمیخته با زور و قدرت سرکوب خواهد بود (Griffiths et al., 2009: 166-167). بدین ترتیب در حالی که رویکردهای گوناگون واقع‌گرایی عمدتاً بر توانایی‌ها و قدرت مادی دولت‌ها به‌عنوان محوری‌ترین مؤلفه‌های نظم هژمونیک بین‌الملل تأکید می‌ورزند، گرامشین‌ها بیشتر به اهمیت بنیادین افکار و عقاید اجتماعی و ایدئولوژی در تعیین جایگاه هژمونیک یک کنشگر توجه دارند (سیف‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۲۲-۱۲۱).

آمریکا و کارایی هژمونی فرهنگی و ایدئولوژیک در عصر استعمار نوین

پایان عصر استعمار کهن (یا کلاسیک) هرگز به معنای پایان سلطه‌گری ابرقدرت‌ها در نظام جهانی نیست بلکه تنها آشکال و ابزارهای سلطه در واکنش به تحولات جهان تغییر یافته است. به عبارت دیگر در شرایط کنونی ابرقدرت‌ها دریافته‌اند که قادر به اعمال مستقیم زور و به تملک درآوردن سرزمین دیگر کشورها نیستند اما ساختار و روابط قدرت موجود در نظام جهانی همچنان به اشکال نوینی تداوم دارد (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۹۴). به گفته‌ی ریتا آبراهامسن^۱ (2007: 114) «گرچه می‌توان پیشوند «پسا» [در اصطلاح پسااستعمار] را مشخص‌کننده‌ی پایان استعمار به معنی سلطه‌ی مستقیم دست‌کم در بیشتر بخش‌های جهان دانست، ولی دلالت بر دوره‌ای پس از امپریالیسم به معنی [پشت سرگذشتن] نوعی نظام جهانی مبتنی بر قدرت هژمونیک ندارد. بر همین اساس است که [گایاتری] اسپیواک^۲ بی‌درنگ اعلام می‌کند «ما در جهانی پسااستعماری و نواستعماری به سر می‌بریم»».

ویژگی بارز دوران استعمار نوین یا دوره‌ی جهانی‌سازی فرهنگ همانا تحمیل اراده‌ی غیرمستقیم بر سایر ملت‌ها و فرهنگ‌ها از طریق نفوذ نرم‌افزاری در قلب‌ها و اذهان مردم و تأثیرگذاری هدفمند بر هویت، ارزش‌ها و باورهای آنان به منظور اقناع، همراه‌سازی، تغییر ترجیحات و جلب رضایتشان برای پذیرش رهبری ابرقدرت‌ها است. فرایند جهانی‌شدن و تحولات شگرف عرصه‌ی فناوری‌های ارتباطاتی و رسانه‌ای و صنایع فرهنگی این مجال را فراهم کرده است که بتوان بدون کاربرد زور آشکار هدایت فکری جوامع بشری را به نحو مؤثری در دست گرفت (نائینی، ۱۳۹۱: ۵۵ و ۶۲ - ۶۱).

بر این اساس و به دلیل اقتضائات نظام جهانی در عصر استعمار نوین ایالات متحده‌ی آمریکا در مقطع کنونی چاره‌ای ندارد جز اینکه هژمونی خود را بر شالوده‌ی جذابیت و اعمال نفوذ مسالمت‌آمیز بنا نهد زیرا وقتی اراده‌ی کنشگران دیگر مانند گذشته تسلیم قدرت اسلحه نیست، توان نظامی و تسلیحاتی هر چقدر هم

1. Rita Abrahamsen
2. Gayatri Chakravorty Spivak

که عظیم و بی‌رقیب باشد، کارگر نخواهد افتاد و لذا باید ماهیت قدرت را از سخت به نرم تغییر داد و از رهگذر همکاری و تعاطی با سایر کنشگران به جلب رضایت آنها و کسب مشروعیت برای رهبری مبادرت ورزید. اینک عصر پیروزی در صلح از طریق نفوذ خاموش بر قلب‌ها و اذهان توده‌های انسانی فرارسیده است و مظاهر قدرت نرم از جمله فرهنگ، اساسی‌ترین نقش را در این عرصه ایفا می‌کنند. نای (99: 2004) از قول جوزف جاف^۱ سردبیر نشریه‌ی *Die zeit* می‌گوید: «برخلاف قرون گذشته یعنی زمانی که جنگ به‌عنوان داور اصلی مطرح بود، امروزه جالب توجه‌ترین انواع قدرت از لوله‌ی تفنگ در نمی‌آید. در دنیای امروز اینکه سبب شویم دیگران آن‌چه را طلب کنند که ما می‌خواهیم، ثمرات بسیار بیشتری به دنبال خواهد داشت. این کار را باید از راه‌گیری فرهنگی و ایدئولوژیک انجام داد». پس یکی از ملزومات کلیدی رهبری دنیا به شیوه‌ی نرم، بهره‌مندی از گیرایی و جذابیت‌های فرهنگی در سطح جهانی است. به عبارت دیگر هژمون باید از فرهنگ و ایدئولوژی غالبی برخوردار باشد که بتوان آن را در بازارهای همهی جوامع عرضه نمود و تقاضای سلائق و ذائقه‌های گوناگون را به بهترین نحوی برآورده ساخت.

برخورداری از جذابیت فرهنگی و توانایی اشاعه‌ی آن‌چنان قدرت عظیمی را جهت اعمال نفوذ نرم و غیرمستقیم بر جهان و هدایت افکار توده‌ها به سردمداران آمریکا می‌بخشد که خصوصاً در فضای جدید محیط بین‌الملل ده‌ها برابر با ارزش‌تر از اهرم‌های نظامی و اقتصادی محسوب می‌شود. لذا اینک بی‌هیچ تردیدی باید فرهنگ جهانی ایالات متحده را دوشادوش موارد دیگری چون توانمندی بسیار بالای نظامی و اقتصادی، پیشتازی در حوزه‌های علمی و تکنیکی، رژیم‌های لیبرالی و مرکزیت برای ارتباطات فراملی، در شمار منابع عمده‌ی مولد قدرت این کنشگر بزرگ قلمداد کرد. اوبر ودرین^۲ از وزرای اسبق امور خارجه‌ی فرانسه در تحلیل علل قدرت ایالات متحده معتقد است: «آمریکایی‌ها قدرتمند هستند زیرا به مدد سلطه بر تصاویر جهانی از طریق فیلم و تلویزیون می‌توانند به رویاها و آرزوهای دیگران الهام ببخشند و نیز به خاطر این که مبنی بر همین دلایل، خیل کثیری از دانشجویان سایر کشورها، آمریکا را برای تکمیل تحصیلات خود بر می‌گزینند» (Nye, 2002: 9).

اهمیت قدرت‌آفرینی فرهنگی و ایدئولوژیک برای کنشگری همچون ایالات متحده که خواهان نیل به جایگاه هژمونی جهانی است، وقتی بیشتر آشکار می‌شود که از منظر رهیافت گرامشینیسم به موضوع بنگریم و توانایی رهبری هژمونیک یک کنشگر را نه منبعث از مؤلفه‌های مادی و سخت‌افزاری قدرت بلکه نشأت گرفته از عناصر نرم فرهنگی و ایدئولوژیک بدانیم. بر این اساس کنشگری خواهد توانست نقش هژمون را در عرصه‌ی جهانی ایفا نماید که قادر به راهبری فرهنگی و ایدئولوژیک جوامع و جهت‌دهی افکار توده‌های انسانی باشد و دیگر جوامع با رضایت کامل مشروعیت معنوی سرکردگی او را تأیید و داوطلبانه از فرهنگ، جهان‌بینی، ارزش‌ها، هنجارها و شیوه‌ی زیست اجتماعی‌اش پیروی کنند. اما اگر کنشگری بخواهد با اتکا بر زور و اجبار، سیستم را به تمکین در برابر اراده‌ی خود وادار سازد، تنها یک سلطه‌گر خواهد بود و عنوان

1. Josef Joffe
2. Hubert Vedrine

هژمون بر وی اطلاق نمی‌گردد. در نتیجه می‌بینیم که گرامشین‌ها تحقق هژمونی را بیشتر با کاربرد مصالح قدرت نرم امکان‌پذیر می‌دانند تا قدرت سخت (پورا احمدی و سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۶۸).

پس از منظر رهیافت گرامشینیسم ایالات متحده‌ی آمریکا نیاز دارد تا از طریق پیشوایی فرهنگی، افکار عمومی جهانی را در جهت همسو با منافع و خواسته‌های هژمونیک خود سوق دهد. تنها از طریق پیشوایی فرهنگی است که می‌شود با پرداخت هزینه‌ی کم‌تر و بدون کاربرد قدرت عریان بر دنیا حکمرانی کرد. ایالات متحده همچنین باید ارزش‌ها، جهان‌بینی، شیوه‌ی زیست اجتماعی و مرام سیاسی‌اش - لیبرال سرمایه‌داری - را به‌عنوان گزینه‌ی اصلح عالم‌گیر سازد. یعنی همه‌ی جوامع باید جامعه‌ی سیاسی آمریکایی با ویژگی‌های ممتازی چون دموکراسی، آزادی، سکولاریسم، فردگرایی و... را سرمشق قرار دهند. سردمداران آمریکا برای بسط سیطره در نظام جهانی شدیداً محتاج مشروعیت هستند. مشروعیتی که امروز به زور اسلحه حاصل نمی‌شود و در گرو اقلان و رضایت سایر بازیگران است. لذا آنها باید از طریق هدایت افکار، عملکرد سیطره‌جویانه‌ی خود را در نقاط مختلف دنیا مشروع و مقبول جلوه دهند و صداهای مخالف را بدون اعمال زور خاموش نمایند.

البته باید توجه داشت که کاهش مقبولیت ابزارهای نظامی برای اعمال قدرت طی سال‌های اخیر ابداً به معنای منتفی‌بودن کاربرد آنها نیست و همچنان قدرت سخت نظامی مهم‌ترین مؤلفه‌ی تعیین جایگاه کنشگران در ساختار نظام بین‌الملل محسوب می‌شود. پس اقبال به قدرت نرم و نفوذ فرهنگی هرگز قدرت سخت را منسوخ نخواهد کرد و ابرقدرت‌ها در صورت اقتضای منافع، در استفاده از ابزارهای نظامی تردیدی به خود راه نخواهند داد چنان‌که شاهد چنین رویکرد جنگ‌طلبانه‌ای از سوی دولت‌مردان آمریکایی متعاقب وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی بودیم که باز هم بر امنیتی‌کردن محیط بین‌الملل و تکیه بر بُد نظامی قدرت جهت نیل به اهداف هژمونیک تأکید ورزیدند. دقیقاً در همین راستا است که جوزف نای اصطلاح قدرت هوشمند به معنای کاربرد اقتضایی قدرت سخت و قدرت نرم را به کار می‌گیرد. وی می‌نویسد: «افزایش هزینه‌ی نیروی نظامی بدین معنا نیست که کاربرد آن دیگر محتمل نخواهد بود. بلکه برعکس، در نظامی هرج و مرج‌گونه از دولت‌ها که حکومتی مافوق برای حل مناقشات وجود ندارد و در شرایطی که منبع نهایی در دسترس، خودیاری است، هرگز کاربرد نیروی نظامی کنار گذاشته نخواهد شد. در برخی موارد منافع مرتبط با موضوع موردنظر ممکن است توسط پرهزینه به زور را توجیه کند» (Nye, 2004: 56).

نقش روشنفکران ارگانیک در تحقق هژمونی آمریکایی

همان‌گونه که در مقدمه‌ی مقاله اشاره شد، آمریکا منابع عظیم و ابزارهای بسیار مؤثری برای اعمال نفوذ سیاسی و فرهنگی بر مخاطبان هدف خود در اختیار دارد که هرکدام به تنهایی می‌توانند موضوع یک پژوهش مستقل باشند. اما در این میان، عاملی که در کانون تحلیل و توجه مقاله‌ی حاضر قرار دارد، روشنفکران غربگرای جوامع هدف یا اصطلاحاً روشنفکران ارگانیک هستند. لذا پرسش اصلی مقاله این است که روشنفکران ارگانیک در کشورهای هدف چه نقشی در راستای تسهیل اعمال نفوذ سیاسی و فرهنگی آمریکا و

تحکیم هژمونی آمریکایی در جوامع متبوع خود ایفا می‌کنند؟ در این بخش نگارنده می‌کوشد با طرح و تبیین فرضیه‌ی خود پاسخی برای پرسش مذکور ارائه نماید.

۱. آمریکا، دیپلماسی عمومی و روشنفکران ارگانیک

امروزه در عصر استعمار نوین دیگر نمی‌توان بدون اعتنا به آراء و نظرات مردم حکومت کرد بلکه چگونگی برداشت افکار عمومی از سیاست‌ها و رفتار کنشگران بین‌المللی اهمیت فراوانی دارد و ارتقاء وجهه‌ی یک کنشگر نزد افکار عمومی جهانی، عاملی مهم در تضمین موفقیت او برای تحقق منافع و نیل به اهدافش محسوب می‌شود. اکنون وضعیت حاکم بر جهان با گذشته بسیار تفاوت دارد و شهروندان کشورها کنشگران ذی‌نفوذی هستند که از حق انکارناپذیر بهره‌مندی از اطلاعات درست و مشارکت فعالانه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و مدیریت جوامع برخوردارند. در این میان تحولات شگرف مجاری ارتباطی که با خلق یک عرصه‌ی عمومی، امکان ارتباط آنی افراد با یکدیگر را در قالب شبکه‌ای سراسری فراهم کرده، توان کنشگری و ضریب نفوذ آنان را به طرز بی‌سابقه‌ای افزایش داده است.

در نتیجه دولت‌ها با درک اهمیت تعامل با افکار عمومی خارج از قلمرو خود و به منظور همراه نمودن آنها با سیاست‌هایشان، تحت‌عنوان دیپلماسی عمومی اقدام به برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ی راهبردی کرده و نهادهای رسمی تشکیل داده‌اند. دیپلماسی عمومی به معنای برنامه‌ریزی راهبردی یک دولت برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی کشورهای خارجی است و باید آن را پیامد اهمیت یافتن جایگاه افکار عمومی در عرصه‌ی معادلات بین‌المللی و ارتقاء چشمگیر ظرفیت اثرگذاری شهروندان بر تصمیمات و سیاست‌های دولت‌ها دانست. مفهوم دیپلماسی عمومی پیوند وثیقی با مفهوم قدرت نرم دارد تا جایی که می‌شود گفت دیپلماسی عمومی به‌مثابه یک فعالیت، ظرفیت‌ها و مؤلفه‌های قدرت نرم را به‌عنوان یک منبع برای اثرگذاری هدفمند بر افکار عمومی خارجی در راستای تحقق اهداف و منافع دولت به خدمت می‌گیرد. اصولاً می‌توان ادعا کرد که مطرح شدن دیپلماسی عمومی، پیامد مستقیم وقوع تحولات عمیق در محیط بین‌الملل طی دهه‌های اخیر و گذار از رواج قدرت سخت به قدرت نرم بوده است (سعیدی، ۱۳۹۳: ۲۱).

نگاهی به تعاریفی که آمریکایی‌ها از دیپلماسی عمومی ارائه داده‌اند، آشکارا نشان می‌دهد که آنان این گونه‌ی دیپلماسی نوین را به‌مثابه ابزاری برای اعمال نفوذ بر جوامع مدنی، نخبگان، روشنفکران، موجودیت‌های غیردولتی و مردمان کشورهای هدف خود در نظر می‌گیرند و از این رهگذر به دنبال کسب مشروعیت و مقبولیت جهانی برای سیاست‌ها و اهدافشان هستند. برای مثال در فرهنگ اصطلاحات روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه‌ی آمریکا دیپلماسی عمومی عبارت است از: «برنامه‌های تحت حمایت دولت که با هدف اطلاع‌رسانی و اعمال نفوذ بر افکار عمومی در دیگر کشورها به اجرا در می‌آید» (Wolf and Rosen, 2004: 3)؛ کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی آمریکا^۱ دیپلماسی عمومی را چنین تعریف می‌کند: «فرایند اطلاع‌رسانی، تعامل و تأثیرگذاری بر مردمان کشورهای خارجی به‌گونه‌ای که [مردم آن

1. The U.S. Advisory Commission on Public Diplomacy

کشورها] در نتیجه‌ی این فعالیت‌ها حکومت‌های خود را ترغیب کنند تا از سیاست‌های کلیدی آمریکا حمایت کنند» (ایزدی، ۱۳۹۰: ۳۶)؛ آژانس اطلاعات آمریکا^۱ نیز در تعریف دیپلماسی عمومی می‌گوید: «دیپلماسی از طریق درک توده‌های مردم بیگانه، دادن پیام برای آنان، فعالیت به منظور تأثیرگذاری بر آنها و توسعه‌ی گفت و گو میان شهروندان و نهادهای آمریکایی از یک سو و نهادهای بیگانه از سوی دیگر که باعث تقویت منافع ملی ایالات متحده می‌شود» (هادیان و احدی، ۱۳۸۸: ۹۱). بنابراین چنین استنباط می‌شود که کارکرد اساسی دیپلماسی عمومی برقراری روابط بلندمدت با مردمان کشورهای خارجی به منظور ایجاد شرایط درک متقابل و شناسایی ارزش‌ها و منافع مشترک است تا بستر لازم برای پذیرش سیاست‌ها و کنش‌های کشور عامل از سوی کشور هدف مهیا گردد. به عبارت دیگر دیپلماسی عمومی با اعمال نفوذ بر توده‌های مردم فراسوی مرزها و گسترش زمینه‌ی گفتگو میان شهروندان و نهادهای یک کشور از سویی و همتایان آنها در خارج از سوی دیگر سر و کار دارد (Snow, 2009a: 9; Nakamura and Weed, 2009: 15).

یکی از اهداف مهمی که دولت آمریکا در قالب دیپلماسی عمومی دنبال می‌کند، تربیت روشنفکران ارگانیک حامی غرب از میان نخبگان کشورهای مختلف جهان است. یعنی همان کسانی که از منظر رهیافت گرامشینیسم وظیفه‌ی خطیر ترویج گفتمان و ایدئولوژی آمریکایی را در جوامع خود برعهده دارند و مشروعیت‌بخش، توجیه‌کننده و تسهیل‌گر هژمونی آمریکا هستند. این افراد به دلیل سابقه‌ی حضور در قلمرو جغرافیایی غرب و تحصیل در دانشگاه‌ها و مراکز علمی اروپا و آمریکای شمالی شدیداً تحت تأثیر اندیشه و سبک زندگی غربی قرار می‌گیرند و تفکرات آنان در فضای گفتمانی غرب و مبتنی بر آموزه‌هایی چون مادی‌گرایی (ماتریالیسم)، انسان‌مداری (اومانیزم) و دین‌جدایی (سکولاریسم) پرورش می‌یابد. لذا پس از مراجعت به کشورهای خود و حضور در عرصه‌های تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی یا انجام فعالیت‌های علمی و اجتماعی، خواه‌ناخواه با رویکردی غرب‌گرا به مسائل داخلی و خارجی می‌نگرند و به مبلغین فرهنگ و گفتمان آمریکایی تبدیل می‌شوند. همین اهداف در دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن پیگیری می‌شد و آمریکایی‌ها می‌کوشیدند تا با تأسیس شبکه‌های رادیویی (مانند صدای آمریکا^۲ در ۱۹۴۲) و از طریق اجرای برنامه‌های گوناگون فرهنگی نظیر برنامه‌ی تبادل فولبرایت^۳، برنامه‌ی بازدیدکنندگان بین‌المللی^۴، برنامه‌های تبادل شهروندی^۵ و برنامه‌های آموزش زبان انگلیسی در راستای تحقق منافع ملی خود بر عامه‌ی مردم و نخبگان دیگر کشورها تأثیر بگذارند (ایزدی، ۱۳۹۰: ۵۴ - ۵۲).

وقوع حوادث یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ و تحولات بعد از آن، مقامات آمریکایی را بیش از پیش متوجه ضرورت کاربرد دیپلماسی به‌عنوان ابزار مؤثر سیاست خارجی برای اعمال نفوذ بر افکار عمومی در محیط متغیر جهانی ساخت. وقتی آمریکایی‌ها در راستای هدف مبارزه با تروریسم به افغانستان و عراق لشکر

1. United States Information Agency (USIA)
2. Voice of America (VOA)
3. Full bright Exchange Program
4. The International Visitors Programs
5. Citizen Exchange Programs

کشیدند، در کنار اتکا بر توانمندی‌های سخت‌افزاری نظامی نیاز مبرمی به تأثیرگذاری نرم‌افزاری بر مردمان دیگر کشورها - به‌ویژه در جهان اسلام- به منظور همراه‌سازی و جلب حمایت آنها از سیاست‌های ضد تروریستی‌شان و ارتقاء وجهه و افزایش مشروعیت تصمیمات ایالات متحده در سطح جهانی داشتند. لذا دیپلماسی عمومی با جدیت بیشتری در دستورکار سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت و تا به امروز نیز همواره بر اهمیت نقش آن افزوده شده است. از جمله برنامه‌های دیپلماسی عمومی آمریکا در دوره‌ی جدید می‌توان به راه‌اندازی یک ایستگاه رادیویی عربی ویژه‌ی موسیقی پاپ و اخبار با عنوان رادیو سوا^۱ (در مارس ۲۰۰۲) و تأسیس یک شبکه‌ی تلویزیونی ماهواره‌ای عرب‌زبان به نام الحرة^۲ (در فوریه ۲۰۰۴) با هدف تأثیرگذاری بر مردم جوامع عربی اشاره کرد (ایزدی، ۱۳۹۰: ۶۷-۶۱).

در میان فعالیت‌های متنوع دیپلماسی عمومی، «برنامه‌های مبادله» جایگاه رفیعی در فرایند پیشبرد سیاست خارجی ایالات متحده دارند و با هدف خاص تأثیرگذاری بر نخبگان و روشنفکران کشورهای هدف صورت می‌پذیرند. اصطلاح برنامه‌های مبادله به اقداماتی از قبیل تبادل دانشجو، اعطای کمک‌هزینه‌های تحصیلی به متقاضیان خارجی، میزبانی هیئت‌های مختلف فرهنگی، تجاری و دانشگاهی از دیگر کشورها، برگزاری کارگاه‌های آموزشی و نظایر این‌ها اطلاق می‌شود. برنامه‌های مبادله مخاطبان ذی‌نفوذ در جامعه‌ی هدف را مورد توجه قرار داده و تجربیاتی درباره‌ی جامعه‌ی میزبان به آنان ارائه می‌کنند. این برنامه‌ها منجر به شکل‌گیری فهم متقابل میان مردمان خارجی و مردمان جامعه‌ی میزبان می‌شوند و فرصت شناخت مستقیم و دست اول از فرهنگ‌ها را فراهم می‌سازند و مجرای برای برقراری روابط بلندمدت می‌گشایند که می‌تواند به افزایش سطوح همکاری‌ها و فهم متقابل دولت میزبان و دولت‌های خارجی بینجامد (Nakamura and Weed, 2009: 48).

نمونه‌ی آشکار و موفقیت‌آمیز برنامه‌های مبادله، اجرای برنامه‌ی فولبرایت در ایالات متحده است. برنامه‌ی بورس فولبرایت یکی از مهم‌ترین و جامع‌ترین اقدامات صورت‌گرفته در خصوص مبادله‌ی فرهنگی بود که طرح آن در سال ۱۹۴۶ به ابتکار سناتور ویلیام فولبرایت^۳ ارائه شد و به تصویب دولت آمریکا رسید. در قالب این برنامه طی ۵۰ سال تا ۱۹۹۶ زمینه‌ی تبادل حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر میان آمریکا و سایر کشورها فراهم گردید (خانی، ۱۳۸۴: ۱۴۱). هدف اصلی برنامه‌ی فولبرایت این بود که از طریق مبادله‌ی آموزشی و فرهنگی و اعطای بورس تحصیلی جهت جذب دانشجویان خارجی از سراسر جهان، زمینه‌ی فهم متقابل میان ملت آمریکا و سایر ملت‌ها و تقویت علقه‌های مشترک و ترویج همکاری‌های بین‌المللی برای پیشرفت فرهنگی و آموزشی را فراهم سازد تا در نهایت به گسترش روابط همدلانه و مسالمت‌آمیز ایالات متحده با دیگر کشورها کمک کند. سایر فعالیت‌های همسو از جمله برنامه‌ی بازدیدکنندگان بین‌المللی نیز با هدف مشابه تسهیل فهم

1. Radio Sawa
2. Al Hurra Television
3. William Fulbright

متقابل میان مردم آمریکا و مردم جهان انجام می‌شود (Snow, 2009a: 6, 9). ناسی اسنو (2009b: 244-245) راجع به دستاوردهای برنامه‌های مبادله نظیر فولبرایت می‌گوید:

آنهایی که از ما دیدار می‌کنند، ایده‌های بزرگ این کشور در مورد آزادی سیاسی و اقتصادی را که افراد مقیم آمریکا مسلم و بدیهی می‌پندارند بهتر درک می‌کنند و ارج می‌نهند. وقتی دانشجویان و بورسیه‌ها به کشورهای خود بازمی‌گردند، از آن ایده‌ها حمایت می‌کنند. در این فرایند، امیدواریم آنها تصویر مثبت‌تری از ملت ما به دست آورند... همان قدر که ما به‌عنوان آمریکایی باید از ملت‌های دیگر بیاموزیم، آنها نیز باید از ما یاد بگیرند.

در فرایند اجرای برنامه‌های مبادله نمی‌توان نقش افراد و بخش خصوصی را به موازات بخش دولتی نادیده انگاشت. طی سال‌های اخیر کنشگران غیردولتی به‌ویژه در آمریکا برای یاری رساندن به مجریان دولتی این برنامه‌ها فعال شده‌اند که از میان آنها می‌توان به شورای ملی برای بازدیدکنندگان بین‌المللی^۱، مؤسسه‌ی آموزش بین‌المللی^۲، سازمان آمیداایست^۳ و خانه‌ی مریدین^۴ اشاره کرد. کمک و همکاری چنین سازمان‌های مردم‌نهادی موجب صرفه‌جویی در وقت و هزینه‌ی دولتی می‌شود و نیز حس تقدیر بازدیدکنندگان خارجی را از حضور داوطلبانه‌ی مردم و از ارزش‌هایی که در فضایی غیررسمی و غیرساختارمند با آنها آشنا می‌شوند برمی‌انگیزد (Rugh, 2011: 251).

اهمیت نقش روشنفکران ارگانیک غربگرا در راستای پیشبرد سیاست‌های آمریکا در جوامع هدف موجب شده است که مقامات این کشور با محوریت وزارت خارجه طی سال‌های گذشته برنامه‌های متنوعی را برای ارتباط‌گیری با نخبگان و فعالان مدنی در کشورهای که آمریکایی‌ها خواستار وقوع تغییرات بنیادین سیاسی در آنها هستند- مانند کشورهای خاورمیانه به خصوص جمهوری اسلامی ایران- طراحی و اجرا نمایند. از این جمله می‌توان به «ابتکار همکاری خاورمیانه»^۵ (MEPI) اشاره کرد که در سال ۲۰۰۲ برای حمایت از نیروهای جامعه‌ی مدنی و بخش خصوصی در منطقه‌ی خاورمیانه به اجرا درآمد. همچنین اداره‌ی کل آموزشی و فرهنگی وزارت خارجه‌ی آمریکا (ECA) با اعطای بورسیه‌های تحصیلی و برگزاری دوره‌های آموزش مدیریت و رهبری برای نخبگان کشورهای هدف سعی در جذب و تأثیرگذاری هدفمند بر آنها دارد (ایزدی، ۱۳۹۰: ۲۰۹-۲۰۸).

به موازات وزارت خارجه‌ی آمریکا نهادهای غیرانتفاعی متعددی نیز تأسیس شده‌اند که با دریافت کمک‌های دولتی در قالب برنامه‌ی USAID اقدامات گسترده‌ای را برای ارتباط‌گیری با نخبگان، روشنفکران و سازمان‌های مردم‌نهاد کشورهای هدف و سرمایه‌گذاری در راستای گسترش دموکراسی، ترویج ارزش‌های آمریکایی مانند حقوق بشر، سازماندهی فعالیت‌های مدنی و حمایت از انقلاب‌های رنگی در این کشورها انجام

1. National Council for International Visitors
2. The Institute of International Education
3. AMIDEAST
4. Meridian House
5. Middle East Partnership Initiative

می‌دهند. از جمله می‌توان به بنیاد وقف ملی برای دموکراسی^۱ (NED) و خانه‌ی آزادی^۲ اشاره کرد که هر کدام در خلال سال‌های گذشته ارتباطات فراوانی را با نخبگان و روشنفکران غرب‌گرای ایرانی در قالب‌های مختلف برقرار ساخته‌اند (Craig Roberts, 2009; ایزدی، ۱۳۹۰: ۲۴۶ - ۲۰۵).

در همین زمینه، یحیی‌کیان تاجبخش مشاور سابق بنیاد سوروس در ایران، طی اعترافات خود در دادگاه انقلاب اسلامی در سال ۱۳۸۸ به نقش محوری بنیاد NED (در کشورهایی که آمریکا حضور رسمی دارد) و نهادهایی مانند مرکز ویلسون یا بنیادهای کارنگی، راکفلر و سوروس (در کشورهایی نظیر ایران که آمریکا حضور رسمی ندارد) به‌منظور پیشبرد منافع آمریکا در حوزه‌ی تغییر رژیم از طریق پروژه‌ی اشاعه‌ی دموکراسی غربی یا براندازی نرم اشاره می‌کند. به گفته‌ی وی فعالیت این نهادها در پوشش برنامه‌های علمی، تحقیقاتی و سمینارهای دانشگاهی انجام می‌شود. بدین صورت که ابتدا شناسایی و جذب نخبگان علاقه‌مند به همکاری با نهادهای اروپایی و آمریکایی، سپس شبکه‌سازی و نهادسازی از طریق معرفی پروژه‌های عملیاتی برای متصل کردن نخبگان با توده‌ی مردم و نهایتاً برگزاری کارگاه‌های آموزشی، سمینارها و نشست‌های مختلف جهت ارائه‌ی محتوا به مخاطبان در دستورکار قرار دارد. هدف غایی این اقدامات همانا مشروعیت‌زدایی، اعتبارزدایی و اعتمادزدایی از نظام سیاسی حاکم در سطح جامعه است. تاجبخش حتی از مؤسسات اروپایی مانند مؤسسه‌ی هلندی هیووس نیز نام می‌برد که بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ در قالب بیش از ۹ پروژه با سازمان‌های مردم‌نهاد ایرانی همکاری داشته و برنامه‌هایی از قبیل تبادل دانشگاهی و دعوت از نخبگان برای شرکت در کنفرانس‌ها را اجرا می‌کرده است (تاجبخش، ۱۳۸۹: ۱۹۶ - ۱۸۰).

بدین ترتیب آمریکا در چارچوب برنامه‌های دیپلماسی عمومی و با استفاده از ظرفیت دانشگاه‌ها و مراکز علمی‌اش کسانی را تربیت می‌کند که گرامشی آنها را روشنفکران ارگانیک می‌خواند. این افراد به دلیل وابستگی فکری و هویتی به فرهنگ و تمدن غربی - آمریکایی، جوامع خود را به سوی پذیرش رهبری آمریکا و تمکین رضایتمندانه در برابر سیاست‌های آن سوق می‌دهند و این‌گونه از هزینه‌ی رهبری کنشگر ابرقدرت می‌کاهند. زیرا با وجود روشنفکران ارگانیک غرب‌گرا در ساختار مدیریتی و تصمیم‌سازی کشورها که خود مایل به اجرای نسخه‌های تجویزی واشنگتن هستند، دیگر نیازی به کاربرد پرهزینه‌ی قدرت سخت برای تحمیل اراده بر مخاطبان نیست. در نتیجه می‌توان روشنفکران ارگانیک را ابزار نفوذ آمریکا در جوامع جهان برای هدایت فکری توأم با رضایت مردم در عصر استعمار نوین قلمداد کرد. به عبارت دیگر از رهگذر توجه به اهداف دیپلماسی عمومی آمریکا و نیز بررسی سابقه‌ی اقدامات نهادهای متعددی همچون NED، خانه‌ی آزادی، مرکز ویلسون، بنیاد سوروس و... که به برخی از مصادیق آنها اشاره شد، وجود رابطه‌ای علی و مستقیم میان هژمونی و نفوذ آمریکایی و رفتار جوامع هدف با واسطه‌گری نخبگان و روشنفکرانی که مخاطب برنامه‌های هدفمند این نهادها بوده‌اند آشکار می‌گردد.

1. National Endowment for Democracy (NED)
2. Freedom House

۲. روشنفکران ارگانیک و ترویج هژمونی آمریکایی

بر اساس فرضیه‌ی مقاله روشنفکران ارگانیک نقش واسطه‌ای مؤثری در بسط و تحکیم هژمونی آمریکایی و بسترسازی برای نفوذ سیاسی و فرهنگی غرب با محوریت آمریکا در جوامع خود ایفا می‌کنند. در ادامه نحوه‌ی انجام این اقدامات بسترساز در چهار محور مورد بررسی قرار می‌گیرد و نگارنده می‌کوشد در اثبات مدعای خود مصادیقی از عملکرد روشنفکران ارگانیک در جامعه‌ی ایرانی ارائه نماید.

الف) موج و منطقی نشان دادن هژمونی آمریکایی

از جمله خدمات روشنفکران ارگانیک به هژمونی آمریکایی، ترویج این باور در جوامع خود است که نظام سیاسی حاکم بر جهان با محوریت آمریکا ویژگی تثبیت‌شده، غیرقابل تغییر و بلاعارض دارد و لذا چاره‌ای جز پذیرش واقعیت آن، پرهیز از هرگونه مخالفت، و تمکین در برابر اراده‌ی ابرقدرت‌های غربی نیست. برای مثال یکی از روشنفکران ایرانی ضمن تأکید بر لزوم درک اقتضائات نظام جهانی کنونی به‌ویژه غرب‌محوری و فراگیری مکتب لیبرال‌سرمایه‌داری برای نیل به توسعه‌ی اقتصادی اظهار می‌دارد: «منظومه‌ی جهانی، منظومه‌ای است که توسط غرب در چند قرن گذشته شکل گرفته و جهانی‌شدن آن به معنای وسعت یافتن قدرت غرب است» (سریع‌القلم، ۱۳۸۰: ۶۵). به زعم این فرد و همفکران او در شرایطی که منظومه‌ی اقتصاد و سیاست جهانی برمدار قدرت‌های بزرگ غربی می‌گردد و نظم و نظام جهان کنونی ماهیتاً غرب‌محور است، هیچ راهی جز قبول سیادت غرب وجود ندارد زیرا «سامان دنیایی ما با غرب گره خورده است» و لذا «در این منظومه به‌طور طبیعی اعتراض و تعارض هزینه‌های سیاسی و اقتصادی [برای معترضین] به همراه خواهد داشت.» (سریع‌القلم، ۱۳۸۰: ۶۶-۶۵).

از این منظر وقتی هدف غایی ما کسب قدرت و ثروت مادی و نیل به توسعه‌ی اقتصادی است، کشورها باید با تبعیت کامل از رهبری سیاسی قدرت‌های بزرگ غربی در نظام جهانی، از هرگونه ورود بی‌مورد و هزینه‌آفرین به عرصه‌ی سیاست جهانی بپرهیزند و حتی پذیرای حقیقت لزوم مداخله‌ی غیرمستقیم و اعمال نظر ابرقدرت‌ها در امور داخلی و تصمیمات سیاسی کشور خود باشند. روشنفکر ایرانی در توجیه وابستگی سیاسی کشورها چنین استدلال می‌کند:

اگر منطق سرمایه‌داری که جهانشمول و فراگیر شده است، تنها راه ثروت‌یابی باشد، چه راه و رهیافتی پیش روی کشورهای میان‌پایه برای حفظ استقلال سیاسی از یک طرف و ثروت‌یابی از طرف دیگر وجود دارد؟ آیا انفکاک سیاسی همراه با ثروت‌اندوزی مبتنی بر سرمایه‌داری امکان‌پذیر است؟... جهانی‌شدن زمینه‌های دخالت غیرمستقیم شمال در فرایند مملکت‌داری و تصمیم‌گیری جنوب را فراهم آورده است... دسترسی به امکانات جهانی‌شدن یکسان نیست. سرمایه‌گذاری و دسترسی به منابع مالی و فن‌آوری بیشتر در مناطقی یافت می‌شود که تحت نظارت «سیاسی» غرب یا محدودده‌ی خود غرب باشد... هر اندازه که با قدرت‌های بزرگ، مشکل سیاسی و امنیتی وجود داشته باشد، روابط اقتصادی نیز تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد و بهره‌برداری محدود خواهد بود. (سریع‌القلم، ۱۳۹۱: ۳۷، ۴۷،

در تبیین اینکه چرا برخی روشنفکران جوامع غیرغربی مانند ایران صراحتاً از لزوم پذیرش اصول نظام غرب‌محور سیاست جهانی - علی‌رغم ماهیت ناعادلانه و ظالمانه‌ی آن - و تبعیت از هژمونی آمریکا سخن می‌گویند، باید به نفوذ و رسوب عمیق نظریات غربی در ذهن ایشان اشاره کرد. این قبیل افراد به دلیل تحصیل در محافل علمی و دانشگاهی اروپا و آمریکا همواره از منظر تئوری‌هایی که آموخته‌اند به تحولات جهان می‌نگرند و لذا همواره نظام حاکم را مقتدر و خدشه‌ناپذیر تصور می‌کنند زیرا بر کسی پوشیده نیست که تئوری‌های جریان مسلط ماهیتاً حامی وضع موجود جهان و توجیه‌کننده‌ی سلطه‌ی ابرقدرت‌ها هستند. برای مثال بری بوزان^۱ و آمیتاو آکاریا^۲ (2010: 3, 7) در کتاب *نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل* با اذعان به اینکه نظریاتی مانند لیبرالیسم و واقع‌گرایی سخنگوی نظام سرمایه‌داری و قدرت‌های بزرگ و طرفدار حفظ نقش مسلط آنها در نظام بین‌الملل هستند می‌نویسند:

گرچه این نظریه‌ها به‌صورت نظریه‌های جهان‌روا ارائه می‌شوند و در واقع بسیاری همین باور را درباره‌ی آنها دارند، ولی همه‌ی این نظریه‌ها را در عین حال می‌توان سخنگوی غرب و در جهت استمرار بخشیدن به قدرت، رونق و نفوذ آن دانست.... [مثلاً] واقع‌گرایی نقش مهمی در تعریف دولت‌محورانه‌ی موضوع جریان غالب دانش روابط بین‌الملل بازی کرده است و از این جهت با برگرفتن نظام سیاسی‌ای که غرب به بقیه‌ی جهان تحمیل کرده و اعلام آن به‌عنوان شرایط عادی در کل تاریخ جهان، همدست غرب در برقراری هژمونی غربیان بوده است.

ب) تبلیغ گفتمان لیبرالیسم در مقابل گفتمان رسمی جامعه

یکی دیگر از اقدامات روشنفکران ارگانیک در راستای بسترسازی برای نفوذ و هژمونی آمریکایی، ترویج گفتمان لیبرالیسم در جوامع خود و به تبع آن اعتبارزدایی از مفاهیم و گزاره‌های گفتمان ملی و رسمی حاکم بر جامعه است. بی‌تردید چنین اقدامی به شیوع احساس بی‌اعتمادی و تردید نسبت به کارایی گفتمان ملی و فاصله گرفتن مردم از داشته‌های فرهنگی و هویتی خود و رغبت آنها به فرهنگ و هویت غربی منجر خواهد شد. برای مثال امروز در جامعه‌ی ایرانی گفتمان انقلاب اسلامی در جایگاه مسلط قرار دارد و مفاهیمی مانند استقلال، آزادی، عدالت، استکبارستیزی، مقاومت و حمایت از مستضعفان جهان را به پیروان خود عرضه می‌کند.

اما جریان روشنفکری غرب‌گرا با زیر سؤال بردن این مفاهیم محوری و تبلیغ مفاهیم گفتمان لیبرالیسم مانند فردگرایی، سکولاریسم، غرب‌محوری، مادی‌گرایی، رفاه‌طلبی، فایده‌باوری و لذت‌جویی، چیرگی گفتمان انقلاب اسلامی را مورد هدف قرار می‌دهند. به‌عنوان نمونه یک روشنفکر ایرانی در اظهارات خود ضمن نفی آرمان ضدیت با استکبار آمریکا و رژیم صهیونیستی می‌گوید: «امروز که این توافق صورت گرفته می‌توانیم روابط با آمریکا را به نقطه‌ی صفر برسانیم به شرطی که دیگر شعارهای ضد آمریکایی داده نشود؛ به شرطی که مسئله اسرائیل به محاق فرو رود و در موردش بحثی صورت نگیرد... چون همه می‌دانند این آپاندیس

1. Barry Buzan

2. Amitav Acharya

غرب در منطقه است و این طور نیست که درگیری با اسرائیل فقط به اسرائیل محدود شود و تنش با تل‌آویو منازعه با کل جهان غرب تلقی می‌شود» (نقیب‌زاده به نقل از سایت الف، ۱۳۹۴). همچنین روشنفکر دیگری اظهار می‌دارد: «هیچ حرکتی به اندازه‌ی آمریکاستیزی تیشه به ریشه‌ی منافع ملی ایران نزده است» (زیباکلام به نقل از روزنامه جوان، ۱۳۹۴: ۲).

در ریشه‌یابی دلیل این بی‌اعتمادی عمیق روشنفکران ارگانیک به گفتمان‌های رسمی جوامع متبوع خود و گرایش آنها به گفتمان لیبرالیسم باز هم می‌توان به شکل‌گیری ذهنیات و باورهای آنان در فضای فکری و گفتمانی غرب اشاره کرد. به گفته‌ی بوزان و آکاریا (2010: 17) «در این جا باید تأثیر فکری امپریالیسم غرب و موفقیت قدرتمندان در تحمیل برداشت‌های خود به اذهان و رویه‌های جهان غیرغرب را مدنظر قرار داد». به عبارت دیگر روشنفکران غربگرا از منظر گفتمان لیبرالی به جهان می‌نگرند و تنها کشوری را قدرتمند می‌دانند که مانند آمریکا حجم بیشتری از منابع مادی مؤلّد قدرت مانند تسلیحات نظامی و سرمایه‌ی اقتصادی را نسبت به سایرین در اختیار داشته باشد. لذا مشتاقانه حاضرند رهبری و سیادت این کشور را با وجود آگاهی از ماهیت ظالمانه و استکباری‌اش بپذیرند و برای بهره‌مندی از امکانات در اختیار آن حتی از استقلال سیاسی و ارزش‌های بومی‌شان چشم‌پوشند.

ج) ترویج روحیه‌ی خودباختگی ملی و ضعف هویتی

روشنفکران ارگانیک غربگرا معمولاً بر اثر مرعوب و مسحور شدن در برابر پیشرفت‌های مادی و تکنیکی غرب دچار حالت خودکم‌بینی، خودباختگی و ضعف اعتماد به نفس می‌شوند و لاجرم این روحیه را به مردمان جامعه‌شان نیز تزریق می‌کنند. آنها همواره زبان به ستایش دستاوردهای فرهنگ و تمدن غربی گشوده اما داشته‌های ملت خود را نادیده می‌انگارند و هویت ملی و فرهنگ و تمدن سرزمین مادری‌شان را به چشم تحقیر می‌نگرند. برای مثال دو روشنفکر ایرانی که به جامعه‌شناسی ایران پرداخته‌اند، در کتب خود خلیقات و روحيات ایرانیان را شدیداً مورد نقد و توهین قرار داده و انبوهی از صفات ناپسند مانند حقیقت‌گریزی، پنهان‌کاری، ظاهرسازی، قهرمان‌پروری، استبدادزدگی، خودمحوری، برتری‌جویی، بی‌برنامگی، ریاکاری، فرصت‌طلبی، شعارزدگی، مسئولیت‌ناپذیری، قانون‌گریزی، حسادت، میل به تجاوز، ضعف فرهنگ کار جمعی، انتقادناپذیری، عدم شفافیت، دروغ‌گویی و غلبه‌ی احساسات بر خردورزی را به ملت ایران نسبت می‌دهند (نراقی، ۱۳۸۵؛ فراستخواه، ۱۳۹۴).

ابتلای روشنفکران ارگانیک به عارضه‌ی ضعف هویتی محصول قرار گرفتن آنها در معرض القائات نظام سلطه است. در این زمینه بوزان و آکاریا (2010: 20) معتقدند: «یکی از نتایج هژمونی می‌تواند القای نوعی روحیه‌ی خودباختگی ریشه‌ای و عدم اعتماد به نفس در فرهنگ‌های ملی باشد». جالب این جاست که این قبیل روشنفکران در کنار تحقیر ملت خود و ستایش غرب هیچ‌گاه اشاره‌ای به فجایع اخلاقی جوامع غربی مانند قتل، غارت، نژادپرستی، بزه‌کاری، خشونت علیه زنان، کودک‌آزاری، تجاوز به عنف، همجنس‌گرایی، ناهنجاری‌های جنسی، خیانت، کشتار در دانشگاه‌ها و مدارس، ازهم‌پاشیدگی کانون خانواده، پوچ‌گرایی و یا روی آوردن جوانان به فرقه‌های انحرافی شیطنانی و دین‌ستیز چیزی نمی‌گوید. اصولاً این روشنفکران

ارگانیک به واسطه‌ی عینک عقلانیت ابزاری که بر چشم دارند، قادر به دیدن نازیبایی‌ها و آلام جهان غرب نیستند.

(د) تداوم وابستگی علمی به غرب و ممانعت از تولید دانش بومی

روشنفکران ارگانیک را می‌توان از جمله مهمترین موانع تولید دانش و نظریات بومی در جوامع غیرغربی قلمداد کرد که به تداوم وضعیت وابستگی علمی این جوامع به دانشگاه‌ها و محافل فکری غرب دامن می‌زنند. اصول و مبانی نظری و فرانظری جریان مسلط دانش غربی آن‌چنان در ذهن این روشنفکران رسوب کرده است که آنها را ابدی و خدشه‌ناپذیر می‌پندارند و هرگونه تخطی از این اصول و مبانی را خارج شدن از دایره‌ی علم و افتادن به ورطه‌ی وهم و خیال می‌دانند. به‌عنوان نمونه دیدگاه غالب روابط بین‌الملل در ایران این است که نظریه‌هایی که در غرب در این حوزه تولید شده همگی علم است و بدون تغییر و دخل و تصرف باید به داخل ایران منتقل شود. غلبه‌ی این دیدگاه سبب شده است هیچ‌گونه تلاشی برای تعدیل نظریه‌های غربی و اقدامی برای بومی‌سازی صورت نگیرد زیرا هر نظریه یا گزاره‌ی معرفتی - از جمله معارف دینی و متافیزیکی - که با ملاک‌های علم غربی سازگار نباشد، بلافاصله با دریافت برچسب «غیرعلمی» کنار گذاشته می‌شود. برای مثال یک روشنفکر ایرانی «در مورد موجودات غیرمادی سخن گفتن» و ذکر عباراتی مانند «اگر خدا بخواهد، در جنگ بر امپریالیسم، مستضعفان پیروز خواهند شد» را از جمله مصادیق گزاره‌های ابطال‌ناپذیر و غیرعلمی می‌داند (سیف‌زاده، ۱۳۸۱: ۵۴-۵۳). این همان وضعیتی است که رُزا واسیلاکی^۱ از آن با عنوان «امپریالیسم معرفت‌شناختی^۲» یاد می‌کند و آن را مانع بزرگی در مسیر گسترش نظریات غیرغربی در نظر می‌گیرد (مشیرزاده و کافی، ۱۳۹۴: ۳۵۰).

شدت تأثیرپذیری روشنفکران ارگانیک از امپریالیسم معرفت‌شناختی به قدری است که این افراد پس از فراغت از تحصیل و مراجعت به وطن بدون توجه به تفاوت بسترهای زمانی، مکانی، تاریخی و فرهنگی و تلقی تئوری‌های غربی به‌عنوان قوانین جهان‌شول، به بررسی مسائل جوامع متبوع خود از منظر همین تئوری‌ها پرداخته و می‌کوشند آنها را بی‌آنکه اقدامی برای بومی‌سازی‌شان صورت گیرد، در هنگام نظریه‌پردازی‌ها و ارائه‌ی تجویزات سیاست‌گذارانه الگوی عمل قرار دهند. آلن چانگ^۳ (2010: 121) از اساتید روابط بین‌الملل شرق آسیا در این باره می‌گوید:

پژوهشگران غربی که درباره‌ی جنوب شرقی آسیا قلم می‌زنند، در تحلیل علمی این منطقه نوعی ارشدیت و تقدم دارند. نتیجه‌ی محتوم این ارشدیت آن است که وقتی نسل‌های دانشجویان جنوب شرقی آسیا پس از استقلال یافتن کشورشان برای تحصیل در مقطع کارشناسی روانه‌ی مادرشهرهای دولت‌های استعمارگر سابق می‌شوند، همیشه همان عینک نظری استادان راهنمای خود را بازتولید

1. Rosa Vasilaki
2. epistemological imperialism
3. Alan Chong

می‌کنند. از طریق رابطه‌ی استاد و شاگرد که در برنامه‌های تحصیلات تکمیلی وجود دارد، پیش‌فرض‌های غربی در تار و پود پژوهش‌های جدید درباره‌ی این منطقه دمیده می‌شود. وابستگی علمی روشنفکران ارگانیک به غرب در توصیه‌های آنها به دولتمردان کشور خود برای نحوه‌ی مدیریت عرصه‌ی سیاسی نیز انعکاس می‌یابد. برای مثال این روشنفکران سکولاریسم و کنار گذاشتن مذهب از قلمرو سیاسی و اجتماعی را که یک پدیده‌ی تاریخی و معلول شرایط خاص جامعه‌ی اروپایی محسوب می‌شود، همواره به‌مثابه قانونی کلی و لازم‌الاجرا در تمامی جهان حتی در جوامع اسلامی مانند ایران در نظر می‌گیرند و از ضرورت سکولاریزه شدن مدیریت این جوامع سخن می‌گویند تا جایی که یک روشنفکر ایرانی صراحتاً در کتاب خود اظهار می‌دارد:

معمولاً دخالت گسترده‌ی دین در سیاست مانع عمده‌ای برای دموکراسی و ارزش‌های آن ایجاد می‌کند. دموکراسی ذاتاً نیازمند جدایی اقتدار سیاسی از اقتدار مذهبی و حوزه‌ی عرفی از حوزه‌ی مذهبی است. در صورتی که قانون الهی در همه‌ی حوزه‌ها حاکم تلقی شود، دیگر جایی برای قانون-گذاری و مشورت و رقابت باقی نمی‌ماند. حکومتی دینی اساساً تساهل‌ناپذیر است و رأی و اندیشه‌ی عموم مردم را خطری برای حوزه‌ی مقدس سیاست تلقی می‌کند. (بشیریه، ۱۳۸۲: ۴۶۴)

نتیجه‌گیری

بر مبنای مباحثی که در این مقاله مطرح شد، می‌توان گفت امروزه در عصر استعمار نوین و در زمانه‌ی تلاش کنگرگان جهانی برای نفوذ و سیادت بر قلوب و اذهان ملت‌ها، هژمونی فرهنگی و ایدئولوژیک بسیار بیشتر از سلطه‌ی سرکوبگرانه‌ی نظامی تأمین‌کننده‌ی منافع ابرقدرت‌ها و تحقق‌بخش اهداف آنان در ارتباط با جوامع مخاطب است. لذا در برهه‌ی کنونی کاربرد روش‌هایی مانند اقناع، همراه‌سازی، شکل‌دهی به ترجیحات، تغییر محاسبات، اعتمادسازی و جاذبه‌آفرینی در قالب‌هایی چون دیپلماسی عمومی به مراتب نافذتر از روش‌های سخت‌افزاری نظیر حمله‌ی نظامی، کودتا، ترور، خرابکاری و تحریم اقتصادی محسوب می‌شود.

به‌طور خاص در مورد جمهوری اسلامی ایران تجربه‌ی انباشته‌ی جهان غرب طی سی و هفت سال گذشته نشان داده است که مهار و نابودی این نیروی چالشگر از بیرون به شیوه‌ی سخت‌افزاری امکان‌پذیر یا لااقل مقرون به صرفه نیست؛ در نتیجه دشمنان کشور طی سال‌های اخیر با درک صحیح این حقیقت، ضمن عبور از کاربرد ابزارهای سخت‌افزاری بخش اعظم توان خود را بر تضعیف مبانی فکری و معنایی انقلاب اسلامی متمرکز کرده‌اند. زیرا نیک می‌دانند که تداوم بقای جمهوری اسلامی در بستر زمان مانند هر نظام سیاسی ایدئولوژیک دیگر تنها از طریق حفظ استحکام مبانی گفتمانی آن امکان‌پذیر خواهد بود و در صورت سست شدن این مبانی، ساختار سیاسی بنا شده روی آن نیز لاجرم فرو خواهد ریخت.

در نتیجه پیش‌بینی می‌شود مهم‌ترین عامل تهدیدآفرین برای کشور در سال‌ها و دهه‌های آینده، اقدامات هدفمند دشمنان با استفاده از نیروهای میدانی مانند رسانه‌ها یا روشنفکران ارگانیک غربگرا - که مورد توجه این مقاله بود- به‌منظور اعتبارزدایی از مفاهیم بنیادین گفتمان انقلاب اسلامی، بی‌اعتمادسازی مردم جامعه‌ی

ایران نسبت به مشروعیت نظام سیاسی حاکم و ایجاد بحران هویتی در میان آنان، رسوخ مفاهیم گفتمان‌های رقیب در اذهان مخاطبان، تغییر نگرش‌ها به تعریف خود و دیگری و کم‌رنگ کردن مرز غیریت و خصومت ایرانیان با اغیار انقلاب است.

با این حساب می‌توان گفت جمهوری اسلامی ایران پیوسته در معرض تهدیدات نرم معنایی، گفتمانی و هویتی قرار خواهد داشت و حفظ استحکام ساخت درونی آن منوط به درک عمیق حامیان انقلاب اعم از مسئولان و مردم از ماهیت تهدیدات نرم دشمن و چپستی پروژه‌ی نفوذ و عوامل اجرایی آن در داخل کشور به‌ویژه روشنفکران ارگانیک غربگرا و مقابله‌ی به هنگام و مؤثر با آنان است.

منابع

- اوجلی، انریکو و کریگ مورفی (۱۳۷۳)، «کاربرد دیدگاه گرامشی در روابط بین‌الملل با نگاهی به رابطه‌ی ایالات متحده با جهان سوم»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، فصلنامه راهبرد، شماره ۵، زمستان.
- ایزدی، فؤاد (۱۳۹۰)، *دیپلماسی عمومی آمریکا در قبال ایران*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *آموزش دانش سیاسی: مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی*، تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- پوراحمدی، حسین و روح‌الأمین سعیدی (۱۳۹۰)، «رابطه فرهنگ و هژمونی در عرصه جهانی: رویکردی گرامشینیستی»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۸، زمستان.
- تاجبخش، یحیی‌کیان، «متن دفاعیات در دادگاه انقلاب اسلامی»، در *دادگاه هشتاد و هشت* (جلد دوم)، تهران: انتشارات مؤسسه خبرگزاری فارس.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۶)، «جهانی‌شدن از دید نظریه‌ی نوگرامشین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل»، فصلنامه‌ی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره‌ی ۱۲، زمستان.
- خانی، محمدحسین (۱۳۸۴)، «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها»، دوفصلنامه دانش سیاسی، پاییز و زمستان.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۴)، به نقل از روزنامه جوان، شماره ۴۶۶۶، دوشنبه ۱۱ آبان.
- سریع‌الکلم، محمود (۱۳۸۰)، «بازنگری نظری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: پارادایم ائتلاف»، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۶۴ - ۱۶۳.
- سریع‌الکلم، محمود (۱۳۹۱)، *ایران و جهانی‌شدن؛ چالش‌ها و راه‌حل‌ها*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- سعیدی، روح‌الأمین (۱۳۹۳)، *دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی ایران: مطالعه موردی لبنان*، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۱)، *نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالب‌های فکری*، تهران، انتشارات سمت.

- فراستخواه، مقصود (۱۳۹۴)، *ما ایرانیان: زمینه‌کاوی تاریخی و اجتماعی خلقیات ایرانی*، تهران، نشر نی.
- کریمی، ایوب (۱۳۹۱)، «مفهوم هژمونی و امکان قدرت‌یابی گروه‌های حاشیه‌ای»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۹، بهار.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، *دانشنامه‌ی روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران، نشر نی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰)، «تحولات جدید نظری در روابط بین‌الملل: زمینه مناسب برای نظریه‌پردازی بومی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره دوم، بهار.
- مشیرزاده، حمیرا و مجید کافی (۱۳۹۴)، «زمینه‌های ساختاری نظریه‌پردازی ایرانی در روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست دانشگاه تهران، شماره ۲، تابستان.
- نائینی، علی محمد (۱۳۹۱)، *اصول و مبانی جنگ نرم*، تهران: نشر ساقی.
- نراقی، حسن (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی خودمانی*، تهران، نشر اختران.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۹۴)، «آمریکا نمی‌گذارد روابط ایران و اروپا بهبود یابد»، قابل دسترسی در ۲۵ بهمن ۱۳۹۴. <http://alef.ir/vdcb98bfzrhbgap.uuiur.html?301497>.
- هادیان، ناصر و افسانه احدی (۱۳۸۸)، «جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی»، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۳، پاییز.
- Abrahamsen, Rita, (2007), "Post colonialism", in Martin Griffiths (Ed.), *International Relations Theory for the Twenty-First Century: An Introduction*, London and New York: Routledge.
- Acharya, Amitav and Barry Buzan, (2010), "Why is there no Non-Western International Relations Theory", in Amitav Acharya and Barry Buzan (Eds.), *Non-Western International Relations Theory: Perspectives on and beyond Asia*, London and New York: Routledge.
- Bates, Thomas R, (1975), "Gramsci and the Theory of Hegemony", *Journal of the History of Ideas*. Vol. 36. No. 2 (Apr - Jun).
- Chong, Alan, (2010), "Southeast Asia: Theory between Modernization and Tradition?", in Amitav Acharya and Barry Buzan (Eds.), *Non-Western International Relations Theory: Perspectives on and beyond Asia*, London and New York: Routledge.
- Craig Roberts, Paul, (2009), "Are the Iranian Election Protests Another U.S. Orchestrated "Color Revolution"?", <http://www.creators.com/opinion/paul-craig-roberts/are-the-iranian-election-protests-another-u-s-orchestrated-color-revolution.html>
- Griffiths, Martin, Steven C. Roach and M. Scott Solomon, (2009), *Fifty Key Thinkers in International Relations*, London and New York: Routledge.
- Nakamura, Kennon H. and Matthew C. Weed, (2009), *U.S. Public Diplomacy: Background and Current Issues (CRS Report for Congress)*, Congressional Research Service, December 18.
- Nye, Joseph, (2002), *The Paradox of American Power: Why the World's Only Superpower Can't Go It Alone*, Oxford University Press.
- Nye, Joseph, (2004), *Power in the Global Information Age: From Realism to Globalization*, London and New York: Routledge.
- Rugh, William A, (2011), *The Practice of Public Diplomacy: Confronting Challenges Abroad*, New York: Palgrave MacMillan.

- Rupert, Mark, (2009), "Antonio Gramsci", in Jenny Edkins and Nick Vaughan Williams (Eds.), *Critical Theorists and International Relations*, London and New York: Routledge.
- Simon, Roger, (2015), *Gramsci's Political Thought: An Introduction*, London: Lawrence & Wishart.
- Snow, Nancy, (2009), "Rethinking Public Diplomacy", in Nancy Snow and Philip M. Taylor (Eds.), *Routledge Handbook of Public Diplomacy*, London and New York: Routledge.
- Snow, Nancy, (2009), "Valuing Exchange of Persons in Public Diplomacy", in Nancy Snow and Philip M. Taylor (Eds.), *Routledge Handbook of Public Diplomacy*, London and New York: Routledge.
- Wolf, Charles and Brian Rosen, (2004), *Public Diplomacy: How to Think about and Improve It*, the RAND. Retrieved 15 August, 2007. from www.rand.org/pubs/occasional_papers/2004/RAND_OP134.Pdf.